

دستمزدهای کارگری و دعوی بی پایه سرمایه‌داران



بن‌بست‌های نظم کهنه و ارتجاعی موجود و چشم انداز فرا رسیدن سالی نو با نظمی انسانی و نو

آخرین روزهای سال ۱۳۸۹ سپری می‌شود و مردم ایران با امید و آرزوی زندگی بهتر به استقبال سالی نو می‌شتابند. این امید و آرزوی انسانی که از ضرورت غلبه‌ی نو بر کهنه منشأ می‌گیرد، همواره محرک نیرومند انسان‌هایی بوده است که برای دگرگونی نظم کهنه و نوسازی اجتماعی تلاش می‌کنند. چرا که گذر از زمستان به بهار، صرفاً حیات نوینی از شکوفایی طبیعت و زیبایی‌های آن را بازتاب نمی‌دهد، بلکه انعکاسی از این واقعیت است که در سراسر کائنات، چیزی ازلی و ابدی، ایستا و تغییرناپذیر وجود ندارد. همه چیز در حرکت و تغییر مداوم است و زندگی اجتماعی انسان‌ها نیز پیوسته نیاز به نو شدن و نفی کهنه دارد.

تفاوت در این است که در جامعه، برخلاف طبیعت، عنصر آگاهی دخالت دارد و در مراحل معینی از تکامل اجتماعی، گروهی از انسان‌ها که نفع طبقاتی‌شان در حفظ نظم موجود است، با تمام قوا در برابر تحولی که نیاز اجتماعی‌ست، مقاومت می‌کنند، آگاهانه تلاش می‌نمایند راه را بر پیشرفت بشریت سد کنند و رشد و شکوفایی

در صفحه ۲

ضرورت سازماندهی
اعتصابات عمومی
در ایران
در صفحه ۱۰

سر انجام شورای عالی کار رژیم در اجلاس خود در روز دوشنبه ۲۳ اسفند ماه سال ۸۹، میزان حد اقل دستمزد کارگران برای سال ۹۰ را تعیین نمود. جمهوری اسلامی که همواره از واکنش‌های اعتراضی کارگران، نسبت به تصمیم "شورای عالی کار" در باره حدود افزایش دستمزدها نگران بوده است، مطابق روش همیشگی‌اش، تعیین میزان حداقل دستمزد و اعلام آن را، به آخرین روزها و آخرین لحظات سال موكول نمود تا هرگونه فرصتی را برای اعتراض و تغییر احتمالی آن، از چنگ کارگران ربوده باشد.

اظهار نظرهای پیشین و پراکنده برخی مقامات دولتی و کارفرمائی و عوامل وابسته به آن‌ها در خانه کارگر، حاکی از آن بود که در سال ۹۰

دستمزدهای کارگری بسیار نازل و ناچیز و کماکان چند برابر زیر خط فقر خواهد بود. طبقه سرمایه‌دار، دولت و نمایندگان و سخنگویان آن‌ها، از مدت‌ها قبل، این بحث و این احتمال را به میان کشیدند که میزان حد اقل دستمزدهای کارگری برای سال ۹۰ اضافه نخواهد شد. آن‌ها از این طریق، در واقع جنگ روانی حساب شده‌ای را علیه طبقه کارگر سازمان دادند و با این تهاجم جدید سعی کردند کارگران را در چنان تنگنا و چنان وضعیتی قرار دهند که آن‌ها بر سر کمیت و میزان افزایش حداقل دستمزدها، زیاد مقاومت و یا اصرار نکنند و به افزایش ولو بسیار اندک و حتا کمتر از سال گذشته نیز رضایت دهند. طبقه حاکم، طبقه کارگر را به

در صفحه ۳

تضادهای درونی طبقه‌ی حاکم پس از ۲۵ بهمن

با تشدید بحران و تضاد بین پابینی‌ها و بالایی‌ها، تضاد در میان بالایی‌ها نیز شدت می‌یابد. به همین دلیل یکی از نتایج تحولات سیاسی پس از ۲۵ بهمن، عمیق‌تر شدن بحران در میان بالایی‌هاست. تنها نگاهی به لیست بلند درگیری‌های درونی حاکمیت و علت بروز آن‌ها که مربوط به روزهای اخیر است، هم چون برکناری رفسنجانی از ریاست خبرگان، بودجه سال ۹۰، استضیاح وزیر نیرو، نامه لاریجانی به احمدی‌نژاد در مورد مغایرت ۳۶ مورد از مصوبات دولت با قوانین جاری، کافی‌ست تا دریابیم چرا این اختلافات پایانی نداشته و هیچ موعظه و نصیحتی نمی‌تواند کارساز باشد.

در این میان اما سخنان فرمانده سپاه قزوین آشکارترین بیان عمق و حدت این تضادها بود. "سالار آبنوش" فرمانده سپاه "صاحب‌الامر قزوین" در همایش ناظران شورای نگهبان، با تشبیه موسوی و کروبی به "گوساله سامری" و خامنه‌ای به "موسای زمان" که "فتنه را خاموش کرد" گفت: "همان فتنه در حال ائتلاف با جریان دیگری به نام انحراف است و ریشه هر دو دارد یکی می‌شود و در انتخابات آینده پیچیدگی و سختی از انتخابات قبلی بیشتر است... امروز چیزی وسط به نام انحراف درست شده که باید با چشمان تیز و ارتباط صاف با خدا از پروردگار مدد بخواهیم زیرا پیچیدگی آنقدر بالاست که تشخیص دادن بسیار سخت است." وی ادامه داد: "اگر نتیجه انتخابات مجلس نتیجه‌ای نباشد که در راستای ارزش‌های ما باشد سال ۹۱ سالی بسیار خطرناک و حتی خونین است به طوری که صاحب‌نظرانی که قدرت تحلیل دارند و تاکنون مسائل را به درستی پیش‌بینی کردند، بیان داشتند که اگر مجلس بعد، مجلس سالمی نباشد سال ۹۱ فتنه خونین است زیرا با هم می‌جنگیم و جریان انحراف سردرمی‌آورد." اما منظور این فرمانده سپاه از جریان "انحراف" چه کسانی هستند که اگر اکثریت مجلس را تصاحب کنند، تضادهای درونی تا این حد سرباز می‌کند؟ منظور وی مسلماً نه جریان احمدی‌نژاد (پیروز نمایش انتخاباتی ریاست‌جمهوری) که جریان مقابل وی در میان "اصول‌گرایان" است. کسانی که در برابر تلاش جریان احمدی‌نژاد که در پشت آن خامنه‌ای و سپاه پاسداران قرار دارد برای قبضه و

در صفحه ۵

لیبی، جنگ داخلی و گزینه‌ی یورش خارجی

۷

خلاصه‌ای از اطلاعاتی‌های سازمان

۶

بن‌بست‌های نظم کهنه و ارتجاعی موجود و چشم انداز فرا رسیدن سالی نو با نظمی انسانی و نو

اجتماعی انسان‌ها را به تأخیر اندازند. این مقاومت نیروی بازدارنده، محافظه کار و کهنه‌پرست برای حفظ نظمی که دیگر دورانش سپری شده است، انسان‌های تحول‌طلب و نوگرا را به تلاش و مبارزه‌ای گسترده‌تر و همه‌جانبه‌تر برای در هم شکستن مقاومت پاسداران نظم کهنه وامیدارد، تا سرانجام به حسب ضرورتی که برخاسته از منطق تحول تاریخ و سیر متعالی بشریت است، نظم نوین را به جای نظم کهنه قرار دهند.

آن چه که در طول یک سال گذشته در ایران جریان داشت، در جوهر و محتوای خود، چیز دیگری جز کشاکش و نبرد، میان دو نیرویی که یکی در تلاش و مبارزه برای نفی نظم کهنه و ارتجاعی حاکم است و دیگری نیروی کهنه‌پرستی که پاسدار و حافظ نظم موجود است، نبود. در یک سو، توده‌های مردمی قرار دارند که می‌خواهند نظم موجود را براندازند و نظم نوین را مستقر سازند که در آن، آزادی، برابری، رفاه، شادی و خوشبختی انسان‌ها حاکم باشد. در سوی دیگر، پاسداران نظم کهنه قرار گرفته‌اند که بر ستم، نابرابری، استثمار، فقر، اختناق، بی‌حقوقی و استبداد استوار است.

در سالی که گذشت جمهوری اسلامی هر آن چه که در چننه داشت علیه توده‌های مردمی که خواستار برافتادن این رژیم و دگرگونی وضع موجود هستند، به کار گرفت. اختناق و سرکوب باز هم افزایش یافت. خیابان‌های شهرهای بزرگ ایران پیوسته به جولانگاه واحدهای ضد شورش پلیس، بسیج، سپاه پاسداران، عوامل وزارت اطلاعات تبدیل گردید تا مانع از اعتراضات و تظاهرات خیابانی گردند. در پی هر اعتراض و مبارزه‌ی مردم، گروه گروه مبارزان و معترضین به نظم حاکم، دستگیر و به زندان فرستاده شدند. بر تعداد زندانیان سیاسی افزوده شد. برای ایجاد جو رعب و وحشت، اعدام‌ها ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفت. تعدادی از فعالین سیاسی نیز تیرباران شدند. گروه کثیری از دانشجویان اخراج و در بند گرفتار آمدند. فعالان کارگری دستگیر و به حبس محکوم شدند. تعداد دیگری از فعالان جنبش زنان و فعالان حقوق انسانی روانه زندان‌ها گردیدند. به رغم تمام این وحشی‌گری و سرکوب پاسداران نظم کهنه و ارتجاعی، توده‌های مردم ایران پیگیرانه به نبرد خود ادامه دادند. اعتراضات و تظاهرات در بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهرهای ایران، ادامه یافت.

این اعتراضات در بهمن و اسفند ماه اعتلای نوینی یافت. گسترده‌ترین آن نیز در ۲۵ بهمن ماه بود که صدها هزار تن از مردم ایران به خیابان آمدند، تظاهرات برپا کردند، علیه رژیم شعار سر دادند و با نیروهای سرکوب رژیم درگیر شدند.

در پی این تظاهرات، جمهوری اسلامی بار دیگر وضعیت خود را چنان بی‌ثبات و شکننده یافت که از آن پس حجم گسترده‌تری از واحدهای نظامی و سرکوب را به خیابان‌ها ریخت تا با اعتراضات اسفند ماه مقابله کند. ناراضیاتی و اعتراضات کارگران به نظم موجود در این یک سال به درجه‌ای گسترده بود که کم‌تر هفته‌ای بدون اعتصاب، تجمع، راه‌پیمایی و تظاهرات سپری گردید. گرچه در این یک سال با اعتصابات توده‌ای و سراسری معلمان روبرو نبودیم، اما به دفعات گروه‌هایی از معلمان در تهران و شهرستان‌ها در مقابل مراکز دولتی تجمع و تظاهرات کردند. دانشگاه‌ها نیز به روال گذشته ناآرام بود. دانشجویان، اعتراضات و تظاهرات متعددی را سازمان دادند و همچنان در پیشاپیش تظاهرات‌های خیابانی فعال‌اند. یکی از مهم‌ترین اعتراضات دانشجویی سال ۸۹، اعتصاب و تظاهرات ۱۶ آذر بود که دیگر محدود به یک یا چند دانشگاه نبود، بلکه تعداد کثیری از دانشگاه‌های سراسر کشور را در بر گرفت.

تمام مبارزات مردم ایران علیه نظم موجود و رژیم حاکم پاسداران که به مهم‌ترین، علنی‌ترین و مستقیم‌ترین آن‌ها اشاره شد، آشکارا نشان می‌دهد که مقاومت ارتجاعی برای حفظ نظم موجود، دیگر نمی‌تواند به سدی غیر قابل عبور در برابر نیروهای تحول‌طلب و نوگرای جامعه تبدیل گردد. این مقاومت، زیر ضربات مداوم مبارزات مردم ایران در حال در هم شکستن است. رژیم جمهوری اسلامی راهی برای نجات خود و نظم موجود ندارد. دلیل روشن آن هم بحران‌های متعددی است که سر تا پای این نظم فوتوت را فرا گرفته است. اصولاً هر نظم کهنه‌ای که دورانش سپری می‌شود، دچار گندیدگی، فساد و بحران‌های بدون علاج می‌گردد. هر بحرانی نشانه‌ی بیماری و اختلال درونی است. از این جهت، ارگانیسم اجتماعی، شبیه ارگانیسم انسانی است. هر انسانی از بدو تولد خود دچار بیماری می‌شود. تا وقتی که دوران شکوفایی و رشد یک انسان است، ارگانیسم انسانی به سادگی و گاه خود به خودی، از طریق تنظیمات درونی، این اختلالات را برطرف می‌سازد. اما وقتی که این انسان به مرحله‌ای از کهولت رسید که پایانی بر زندگی انسان است، دیگر حتا از بهترین دارو و درمان برای غلبه بر اختلال، بیماری، فرسودگی و زوال کاری ساخته نیست. در نهایت، مقاومت و اصرار در زنده ماندن موجودی که دوران حیاتش به پایان رسیده است، شاید بتواند لحظه‌ای حیات این موجود انسانی را طولانی‌تر کند، اما نیروی حیاتی به پایان رسیده و راهی برای علاج قطعی این زوال نیست.

جامعه ایران، در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، با بحران روبروست. این بحران‌ها نشانه‌ی بیماری‌های مزمنی است که ارگانیسم اجتماعی موجود گرفتار آن‌هاست. این بحران‌ها، بیماری‌های گذرا و لحظه‌ای یک ارگانیسم اجتماعی جوان نیستند که به سادگی برطرف شوند، بلکه بیماری‌های نظمی هستند که دورانش به سر رسیده است. راهی برای علاج این بیماری‌ها جز نفی این نظام وجود ندارد. از همین روست که مقاومت ارتجاعی حاکم بر ایران، برای حفظ نظم کهنه، این بحران‌ها را عمیق‌تر ساخته و پیوسته بحران‌هایی با ابعاد وسیع‌تر پدید آورده است.

به سرمنشأ بحران‌های موجود، بحران اقتصادی نگاه کنیم. در طول تمام دوران موجودیت جمهوری اسلامی در ایران، این بحران هم‌چنان لاینحل باقی مانده و به عنوان یک بحران مزمن رکود - تورمی، عمق فرسودگی و اختلالات درونی نظام اقتصادی سرمایه‌داری را نشان داده است. در سالی که گذشت این بحران ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. رکود اقتصادی به درجه‌ای رسید که هم اکنون نرخ رشد تولید ناخالص داخلی به پایین‌ترین از یک درصد تنزل کرده است. به رغم این رکود، شاخص نرخ رشد تورم نیز هم‌چنان دو رقمی است. گرچه مؤسسات اقتصادی جعل آمار در جمهوری اسلامی، تلاش می‌کنند که این افزایش نرخ تورم را در سال ۸۹ به حدود ۱۲ درصد محدود جلوه دهند، اما مردمی که روزمره در طول این سال با افزایش مداوم بهای کالاها و خدمات روبرو بوده‌اند، به خوبی می‌دانند که این افزایش حتا به ۲۰ درصد هم می‌رسد.

در سالی که گذشت، دولت با ادعای بی‌اساس بهبود اوضاع اقتصادی، طرح موسوم به هدفمندسازی یارانه‌ها، یا به عبارت دیگر آزادسازی قیمت‌ها را به مرحله‌ی اجرا درآورد. اما تا همین لحظه نیز روشن شده است که این صرفاً طرحی برای افزایش درآمد دولت بوده است. نه تنها بهبودی در اوضاع اقتصادی پدید نیامد، بلکه بالعکس رکود را تشدید کرد. برخی مؤسسات تولیدی تعطیل یا نیمه تعطیل شدند. تورم افزایش یافت و گروه بیش‌تری از مردم به صفوف بیکاران پیوستند. به رغم ادعای پوشالی دولت مبنی بر بهبود وضعیت معیشتی توده مردم با پرداخت نقدی به اصطلاح یارانه، نه فقط بهبودی در شرایط زندگی مادی کارگران و زحمتکشان رخ نداد، بلکه اوضاع وخیم‌تر شد. نه فقط هیچ چشم‌اندازی برای بهبود اوضاع در سال آینده وجود ندارد، بلکه عواقب منفی اجرای این طرح تازه در سال جدید در ابعادی بزرگ ظاهر می‌گردند.

دستمزدهای کارگری و دعاوی بی پایه سرمایه‌داران

مرگ گرفت تا به تب راضی کند!

در همین رابطه عبدالرضا شیخ الاسلامی وزیر کار جمهوری اسلامی، در بهمن ماه ۸۹ چنین ادعا و "استدلال" نمود که با اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها که کارگران کشور دارای منفعت‌های بیشتر نسبت به سایر اقشار جامعه شده‌اند، بعید است دستمزدهای کارگری افزایش یابد. وی همچنین ادعا نمود از آنجا که تورم در کشور مهار شده و قیمت‌ها افزایش پیدا نکرده است، در صورت افزایش دستمزد کارگران، این موضوع موجب تورم و گرانی می‌شود و این به زیان کارگران است. به زبان صریح‌تر وزیر سرمایه‌داران خواهان توقف موقت افزایش حداقل دستمزدها شده بود.

حدود یکماه بعد از سخنان وزیر کار بود که شمس‌الدین حسینی وزیر اقتصاد و سخنگوی اقتصادی دولت، صریح‌تر از همپالگی خود نسبت به تعیین میزان حداقل دستمزدها به اظهار نظر پرداخت. او گفت "اگر دستمزدها اضافه شود، تورم ایجاد می‌شود و چون تورم ایجاد می‌شود باید دستمزدها بالا برود". و سرانجام کنه نظر خویش را این گونه بیان کرد "موضوع تعیین حداقل دستمزد به شکل فعلی یک دور تسلسل است و باید اصلاح گردد". شمس‌الدین حسینی در ادامه بیانات خود که در دنیای اقتصاد ۱۷ اسفند ۸۹ منعکس شده است، گفت: مساله دستمزد را باید به شرایط بازار کار و "تفاهم کارگر و کارفرما" واگذار نمود.

همانگونه که از این نقل قول‌ها نیز به خوبی پیداست، برای آنکه دستمزد کارگران افزایش پیدا نکند، سخنگویان طبقه سرمایه‌دار، به توجیهات و به اصطلاح استدلال‌های گوناگونی متوسل می‌گردند. اینان به منظور آنکه ذره‌ای از سود سرمایه‌داران کاسته نشود و برای آنکه سودهای بیشتری به جیب آن‌ها سرازیر گردد، حتی از تحریف و دروغ و وارونه‌سازی حقیقت نیز ابائی نداشته‌اند و ندارند.

در این مقاله نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم که قانون حذف سوبسیدها و آزاد سازی قیمت‌ها، برخلاف ادعای وزیر کار، نه فقط منفعتی و یا امتیاز ویژه‌ای برای کارگران در بر نداشته، بلکه فشارهای اقتصادی و معیشتی را به حد هلاکت باری بر دوش توده مردم زحمتکش بویژه کارگران افزایش داده است. در مورد حذف سوبسیدها و کلاه برداری آشکار دولت و اخذی از توده‌های مردم، بارها سخن گفته‌ایم و نیازی به تکرار آن نیست. افزون بر این، توده‌های کارگر و زحمتکش، عواقب اجرای این قانون را، در عمل و در زندگی روزمره خود، هنگام خرید نان و تامین نیازهای زندگی و پرداخت قبض گاز و برق و غیره لمس می‌کنند و حرف‌های خلاف واقع، از زبان هر کسی، ولو از زبان وزیر یا رئیس دولت هم که بیان گردد، تغییری در این واقعیت دردناک ایجاد نمی‌کند. دروغ بزرگ‌تر وزیر کار، مهار تورم و عدم افزایش قیمت‌ها نیز نیازی به اثبات ندارد. آمار و

ارقامی که حتی در رسانه‌های وابسته به حکومت، در این باره مطرح گشته و می‌شوند، پاسخ وزیر کار رژیم را داده و می‌دهند. هدف ما در این جا برخورد به آن به اصطلاح استدلال و بهانه‌مشرکی است که نه فقط این دو وزیر، بلکه وزیر کار پیشین احمدی نژاد (محمد جهرمی) و دیگر نمایندگان و سخنگویان طبقه سرمایه‌دار نیز برای توجیه عدم افزایش دستمزد کارگران مطرح می‌سازند. موضوع البته فقط به این کارگزاران سرمایه و طبقه سرمایه‌دار ایران هم خلاصه نمی‌شود، بلکه تمام سرمایه‌داران و اقتصاد دانان سرمایه‌داری در سراسر جهان، چنین ادعائی دارند و اینطور به وارونه سازی حقیقت می‌پردازند که افزایش دستمزدها، موجب افزایش قیمت‌ها و تورم و کاهش قدرت خرید کارگران می‌شود و به زیان کارگران است!

آیا افزایش دستمزد باعث افزایش قیمت کالا و گرانی و تورم می‌شود؟

برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید ببینیم قیمت کالا چیست و چگونه تعیین می‌شود. سپس باید یک تعریف علمی از مقوله دستمزد دست دهیم و سرانجام باید ببینیم چه رابطه‌ای میان قیمت کالا و دستمزد وجود دارد!

قیمت کالا: قیمت کالا عبارت است از هزینه تولید آن با اضافه سود متوسطی است که عاید سرمایه‌دار می‌شود. اما **هزینه تولید چیست؟** هزینه تولید مشتمل بر دو جزء است: الف - هزینه مواد خام و ساختمان و برق و فرسودگی ماشین آلات و امثال آن، که اصطلاحاً به آن سرمایه ثابت می‌گویند. ب - هزینه نیروی کار که توسط سرمایه‌دار خرید و مصرف می‌شود که به آن سرمایه متغییر گفته می‌شود.

تمام آنچه که سرمایه ثابت خوانده می‌شود، اعم از مواد خام یا استهلاک ماشین آلات و اجاره ساختمان و غیره که در جریان تولید کالا وارد و مصرف می‌شوند، ارزش خود را به کالای جدید انتقال می‌دهند. به عبارت دیگر، این بخش از سرمایه، فقط ارزش خود را به کالا و محصول جدید منتقل می‌سازد و اضافه بر ارزش خود، ارزش جدیدی ایجاد نمی‌کند. با این وجود ما شاهد این قضیه هستیم که در جریان تولید هر کالا، درکنار بازتولید هزینه‌های مربوط به بخش ثابت سرمایه و نیز هزینه خرید نیروی کار، مبلغی نیز نصیب سرمایه‌دار میشود. به عبارت دیگر اگر هزینه تولید یک کالا، از ارزش کلی آن کم شود، اضافه‌ای باقی می‌ماند. سرمنشاء این مبلغ یا ارزش اضافی ایجاد شده را باید در بخش متغییر سرمایه جستجو کرد که پایین تر به آن خواهیم پرداخت.

اما ببینیم **دستمزد چیست؟** دستمزد عبارت از پولی‌ست که سرمایه‌دار در ازای خرید نیروی کار کارگر به وی می‌پردازد. سرمایه‌دار همانطور که با سرمایه خود از قبل، مواد اولیه،

ماشین آلات و هزینه‌های تولید در بخش ثابت سرمایه را تامین و تهیه می‌کند، نیروی کار کارگر را هم می‌خرد و بعد از این خریده‌هاست که به تولید می‌پردازد. سرمایه‌دار وقتی که نیروی کار را برای یک روز، یک هفته، یک ماه خرید، آن را از طریق به کار واداشتن کارگر، به مصرف می‌رساند. بدیهی است که سرمایه‌دار با مبلغی که نیروی کار کارگر را به فرض برای یک روز یا ۸ ساعت، مثلاً به قیمت ده هزار تومان خریده است، با همین پول می‌توانست فرصتاً ۵ کیلو برنج یا ۸ کیلو شکر یا مقدار معینی از هر کالای دیگری را خریداری کند. بنابراین ده هزار تومانی که سرمایه‌دار بوسیله آن استفاده از نیروی کار کارگر را برای یک روز خریده است، قیمت ۸ ساعت کار است چرا که بهای نیروی کار نیز از کار تشکیل می‌شود که در تولید آن به مصرف رسیده است. می‌بینیم که نیروی کار نیز مانند هر کالای دیگری، یک کالا است. به هر رو دستمزد، در واقع قیمت نیروی کار است، کالای خاصی که تنها در گوشت و خون انسان وجود دارد.

اما ببینیم قیمت این کالا (نیروی کار) و مخارج تولید آن چگونه تعیین و مشخص می‌گردد. مخارج تولید نیروی کار، بوسیله مقدار کاری که از لحاظ اجتماعی برای تولید آن لازم است، تعیین می‌گردد. این مخارج کدامند؟ مخارج تولید این کالای زنده، عبارت از هزینه‌های لازم برای تولید و حفظ کارائی نیروی کار و یا توانائی انجام کار به وسیله کارگر می‌باشد. این بدان معناست که مخارج تولید نیروی کار در درجه اول وسائل معیشتی لازمی هستند که حیات کارگر را به مثابه نوع و به مثابه طبقه اجتماعی حفظ می‌کنند. اگر به این وسائل معیشتی، مخارجی را که برای تربیت حرفه‌ای، آموزش کارگر و امثال آن صرف شده اضافه کنیم، آنگاه ارزش نیروی کار عبارت می‌شود از جمع کل هزینه‌های تولیدی برای نگهداری و تولید مجدد کارگر به مثابه موجود زنده و همچنین به مثابه درجه کاردانی و مهارت کار!

از این بحث می‌خواهیم این نتیجه را بگیریم که نیروی کار مانند هر کالای دیگری دارای ارزشی‌ست که بوسیله مقدار کار اجتماعی لازم برای تولید و باز تولید آن تعیین می‌شود. اما خاصیت ویژه و منحصر به فرد این کالا (نیروی کار) عبارت از این است که مصرف آن در جریان تولید، سرچشمه ارزش جدیدی می‌شود که بالاتر از ارزشی‌ست که خود داراست و به وسیله زمان کاریکه برای تولید آن لازم است تعیین می‌شود. مثلاً اگر کارگر ۸ ساعت کار کند و ۴ ساعت برای ایجاد ارزشی برابر با مخارج تولید نیروی کار او کافی باشد، ۴ ساعت دیگر مُعَرَّف "ارزش اضافی"، یعنی ارزشی‌ست که نیروی کار آن را آفریده است. سرمایه‌دار، کارگر را برای ۸ ساعت اجیر و از نیروی کار وی استفاده می‌کند، اما پولی که به عنوان دستمزد به کارگر می‌پردازد تنها بخشی از ارزش نوینی‌ست که بوسیله کارگر بوجود آمده است و مابقی آن را به جیب خود می‌ریزد. به عبارت دیگر تبادل بین کارگر و سرمایه‌دار، تبادل بین کالاهای هم ارزش نیست. کارگر ارزشی را دریافت می‌کند که مطابق با ۴ ساعت

دستمزدهای کارگری و دعاوی بی پایه سرمایه‌داران

کار است و در مقابل ارزشی را می‌دهد که با ۸ ساعت کار مطابقت دارد. این ۴ ساعت کار اضافی که پولی بابت آن به کارگر پرداخت نمی‌شود و ارزش اضافی که کارگر ایجاد کرده است و به وسیله سرمایه‌دار تصاحب می‌گردد، همان سودی است که سرمایه‌دار آن را به سرمایه خود اضافه و آن را انباشت می‌کند.

همانطور که مشاهده می‌کنیم، هر چقدر که هزینه خرید نیروی کار کمتر باشد، هر چقدر مخارج تولید نیروی کار و زمان کار لازم کمتر باشد، کار اضافی، ارزش اضافی و سود و سرمایه‌دار بیشتر است. به عبارت دیگر، دستمزد و سود، رابطه‌ای معکوس با یکدیگر دارند. به همان نسبت که دستمزد کاهش پیدا می‌کند، سود سرمایه‌دار بیشتر می‌شود و به نسبتی که دستمزد افزایش پیدا می‌کند، سود سرمایه‌دار کمتر می‌شود!

حال اگر سرمایه‌دار بخواهد دستمزد کارگر را زیاد کند، راهی ندارد جز آنکه بخشی از ارزش اضافی را به کارگر بازپس دهد و اندکی از سود خود بکاهد. بنابر این افزایش دستمزد، تنها سود سرمایه‌دار را کاهش می‌دهد، همین و بس! و هیچ ربطی به گرانی و تورم و افزایش قیمت کالاها در بازار ندارد. این ادعا که افزایش دستمزد موجب افزایش قیمت کالاها و تورم می‌شود، مطلقاً حرف بی پایه‌ایست، چراکه بهای کالا به حسب ارزش و کار اجتماعاً لازمی که صرف آن شده است تعیین می‌شود و نه بر مبنای کم و زیاد شدن دستمزد. از این گذشته، ما و همه کارگران شاهد بوده ایم که اگر دستمزد ها به فرض ده درصد افزایش یافته است، اما نرخ تورم بیشتر از میزان افزایش دستمزدها، افزایش یافته است. اگر علت و مسبب تورم، افزایش دستمزد بود، با افزایش ده درصدی دستمزد، نرخ تورم هم باید همین ده درصد می‌بود و نه دو، سه و گاه چهار برابر آن! بنابراین در این جا هم می‌بینیم که افزایش دستمزد، ربطی به افزایش تورم ندارد. افزایش دستمزد به هیچوجه مسبب تورم و یا مستلزم افزایش (یا کاهش) قیمت‌ها نیست اما قطعاً مستلزم آن است که سرمایه‌دار به اندک کاهشی از سود خود رضایت دهد.

اما وجود سرمایه‌دار و نظام سرمایه‌داری، اساساً بر پایه همین سود، افزایش سود و انباشت سرمایه قرار گرفته است. تمام تلاش سرمایه‌دار این بوده و این هست که با کاهش هر چه بیشتر هزینه خرید نیروی کار یعنی دستمزد کارگر، سود خود را افزایش دهد. سود و افزایش سود را اگر از نظام سرمایه‌داری حذف کنید، مثل این است که به قلب و مغز سرمایه‌شلیک کرده باشید و بدیهی‌ست که در این صورت چیزی به نام سرمایه‌داری باقی نمی‌ماند.

سخن‌گویان و نمایندگان طبقه سرمایه‌دار ایران، از جمله وزیر کار و وزیر اقتصاد، همچون

سایر اعضای کابینه احمدی نژاد و کل دولت به عنوان ارگان سیادت این طبقه نیز از آنجا که نگران کاهش سود سرمایه‌داران هستند، به وارونه سازی حقایق می‌پردازند. اینان با طرح این موضوع که افزایش دستمزدها، باعث تورم و افزایش قیمت‌ها و به زیان کارگران تمام می‌شود، نه در فکر کارگران و وضعیت زندگی آنها - که هر کارگری این را می‌داند- بلکه نگران جیب سرمایه‌دارانند.

و اما تا آنجا که به تعیین میزان حداقل دستمزد کارگران در سال ۹۰ مربوط می‌شود، نه سرمایه‌داران و نه دولت آنها، علیرغم تمایلات و مکنونات قلبی خویش، نمی‌توانستند دستمزد کارگران را به میزان بسیار اندک و لو کمتر از سال گذشته، افزایش دهند. این‌ها، البته اگر ترس و وحشتی از طغیان کارگران و تشدید مبارزه طبقاتی نمی‌داشتند، حتی در این حدود هم دستمزدها را اضافه نمی‌کردند و اساساً آنطور که شمس‌الدین حسینی وزیر امور اقتصادی رژیم صریحاً بیان کرد، موضوع تعیین دستمزد را به " تفاهم کارگر و کارفرما" - بخوان به اختیار مطلق کارفرما و سرمایه‌دار و خارج از کنترل و نظارت حد اقل دولت می‌گذاشتند و ظاهرسازی‌های کنونی و شورای عالی کار و ماده ۴۱ قانون کار پیرامون تعیین هر ساله میزان حداقل دستمزد را نیز یک سره کنار می‌نهادند. اما از آنجا که در شرایط فعلی سرمایه‌داران نمی‌توانند چنین هدفی را عملی سازند، لاجرم چندر قازی میزان حداقل دستمزد را افزایش داده‌اند.

تعیین میزان حداقل دستمزدهای سال ۹۰ نیز از این قاعده عمومی نظام سرمایه‌داری خارج نیست. اواسط آذر ماه ۸۹، عطاردیان، عضو سابق شورای عالی کار و یکی از سخن‌گویان کارفرمایان گفته بود، حداقل دستمزدها بر اساس تورمی که تا آخر سال پیش بینی می‌شود باید حدود ۴۰۰ هزار تومان تعیین شود [ایسنا - ۱۷/۹/۸۹]. ناصر برهانی رئیس هیأت مدیره کانون شوراهای اسلامی کار استان تهران و از عناصر نزدیک به شورای عالی در گفتگو با ایلنا مورخ ۱۴/۱۲/۸۹ گفته بود، "به نمایندگان کارگری شورای عالی کار تأکید شده که به کمتر از ۱۵ درصد راضی نشوند چرا که حداقل مزد

کمتر از این مقدار ظلم به کارگران است" و محمد نهبوندیان رئیس اتاق بازرگانی رژیم و دیگر نمایندگان سرمایه‌گفته بودند که تعیین نرخ دستمزد کارگران حتماً باید پایین‌تر از نرخ تورم باشد! و البته این نرخ تورم، طبق اراده دولت و بانک مرکزی آن در آخرین ماه هر سال، یعنی در اسفند ماه که زمان تعیین میزان حداقل دستمزدهاست، باید به کمترین حدود خود رسیده باشد و یا می‌رسید!

بانک مرکزی نرخ تورم را حدود ۱۱/۶ درصد اعلام نمود و شورای عالی کار ۹ درصد افزایش را تصویب نمود و حد اقل مزد کارگران در سال آینده (سال ۹۰) ۳۰۳ هزار و ۳۰۰ تومان تعیین گردید.

این در حالی‌ست که حتی خانه کارگر نیز خط فقر را حدود یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومان اعلام نمود و یک مقام کارفرمایی بنام داود جوانی به خبرنگار ایلنا گفت، اگر بخواهیم خط فقر را ملاک قرار دهیم، حداقل دستمزد باید بیش از یک میلیون تومان تعیین شود.

اما تعیین ۳۳۰ هزار تومان دستمزد ماهانه که از یک چهارم خط فقر هم پائین‌تر است، معنایش باز هم محکوم نمودن کارگران به زندگی در زیر خط فقر و به زندگی در فقر فلاکت و بدبختی است و هرکارگری این را خوب می‌داند که با این دستمزد، حتی حد اقل‌ها و میرم‌ترین نیازهای زندگی را نیز نمی‌توان تأمین کرد.

هرسال، در آخر سال موضوع تعیین حداقل دستمزدهای کارگری، به همان شکلی که در سال قبل از آن خاتمه یافته است پایان می‌پذیرد. هیچ کس به حرف کارگران و خواست آن‌ها برای افزایش دستمزد به بالای خط فقر توجه نمی‌کند. هر سال وضعیت معیشتی کارگران بدتر می‌شود. چندین سال است روال بدینگونه بوده است و دور تسلسل ادامه دارد. به این وضعیت اسف بار و دردناک باید خاتمه داد و از این دور تسلسل باید خارج گردید. برای پایان دادن به این دور تسلسل، برای برون رفت از این وضعیت غیر قابل تحمل و برای رهائی از فقر و فلاکت و بدبختی، هیچ راه دیگری در برابر کارگران، جز تشدید مبارزه متحد و متشکل علیه نظم موجود و برافکندن سیستم مزدی باقی‌نمانده است.



تضادهای درونی طبقه‌ی حاکم پس از ۲۵ بهمن

تسلط بر مجلس مقاومت می‌کنند. مجلس اگر چه در یک سال و نیم اخیر و پس از انتخابات ریاست جمهوری در تقابل با دولت عموماً بازنده بوده است، اما در هر صورت مانعی در برابر دولت و گاه عامل ترمزکننده‌ی آن در اتخاذ برخی از سیاست‌ها بوده است، برکناری وزیر راه یکی از قدرت‌نمایی‌های مجلس بود. از همین روست که دولت می‌خواهد قدرت را هر چه بیشتر در دست‌ان خود متمرکز کند. خواستی که نتیجه‌ی شرایط بحرانی حاکمیت است.

سالار آبنوش در ادامه سخنان خود روشن‌تر می‌سازد که منظور وی از جریان انحراف چه کسانی هستند. وی می‌گوید: "این اهانت به ملت ماست که پول دارد انتخابات را رقم می‌زند و هدایت‌های این چنینی دارد می‌شود" وی ادامه می‌دهد: "امروز جریان انحراف دارد افراد کم‌ظرفیت و دارای دو چهره را جذب می‌کند، آنها که از پست و مقام تنزل یافتند و کم‌ظرفیت هستند، شناسایی می‌شوند و اینها اصحاب جریان انحراف هستند و بعضاً نیز نشانه‌های جانبازی و سابقه جبهه دارند و یا از خانواده شهدا و ایثارگر هستند". برآستی چه کسانی هستند که از پست و مقام در دولت احمدی‌نژاد افتادند؟ احمدی‌نژادی که حتماً متکی را تحمل نکرد و آن گونه تحقیرآمیز از کار برکنار نمود! و باز چه کسانی هستند که با اتهام خرج کردن پول برای انتخابات حتماً از منابع دولتی روبرو هستند؟

عسکروالادی از رهبران مؤتلفه به این سوال "سربسته" پاسخ می‌دهد. به گزارش ایسنا وی در روز ۱۹ اسفند در اجلاس سراسری دبیران استان‌های این حزب می‌گوید: "برخی از برادران و خواهران نگران هستند و می‌گویند که عده‌ای فعالیت‌هایشان را در شهرستان آغاز کرده‌اند و می‌گفتند این افراد پول به استان‌ها سرازیر کردند و نگران این موضوع بودند". وی راه حل این موضوع را توسل به خامنه‌ای می‌داند و می‌گوید: "اما باید مجموعه‌ای از آنچه می‌گذرد را به وسیله علما و بزرگان خدمت مقام معظم رهبری برسانیم" وی با خاطرنشان کردن امکان حضور اصلاح‌طلبان ضرورت وحدت اصولگرایان را مطرح می‌کند و در این رابطه تلاش دارد از خامنه‌ای نیز مایه بگذارد. وی می‌گوید: "در جلسه‌ای که با جمعی از دانشمندان داشتیم یکی از برادران که به محضر مقام معظم رهبری رفته بودند گزارشی ارائه دادند و گفتند که آقا در آن جلسه فرمودند که ما نمی‌پسندیم اصولگرایان بیش از یک فهرست داشته باشند و معنای این سخن این است که هرکس خود را در خط ولایت و اصولگرایی می‌داند باید بداند که وظیفه‌اش این است که اصولگرایان یک لیست بدهند و یک فهرست داشته باشند". مخاطب عسکروالادی کسی نیست جز احمدی‌نژاد. او می‌خواهد تا همه وارد ائتلاف شوند تا هر کس سهم خود را از مجلس داشته باشد. سخنان عسکروالادی و عجز او نشان می‌دهد که جریان احمدی‌نژاد از چه موقعیت برتری برای قبضه‌ی مجلس در انتخابات آینده برخوردار است.

فردای آن روز مجتبا ثمره هاشمی یکی از نزدیک‌ترین افراد به احمدی‌نژاد که رییس ستاد انتخاباتی وی در انتخابات ریاست جمهوری نیز بود

و اکنون دستیار ارشد وی می‌باشد، در مصاحبه با خبرگزاری ایرنا این موضوع را روشن می‌سازد که چه کسانی از هم اکنون فعالیت‌های انتخاباتی را آغاز کرده‌اند. وی در پاسخ به سوالی در مورد انتشار برخی اخبار در ارتباط با سفر برخی از افراد دولت برای فعال کردن سندهای انتخاباتی در استان‌ها، می‌گوید: "دولت به معنای دولت وارد این مباحث نمی‌شود اما ممکن است طرفداران گفتمان دولت تحرکاتی در استانهای مختلف داشته باشند" وی ادامه داد: "برخی تحرکاتی را از همان ابتدای انتخاب احمدی‌نژاد به عنوان رییس جمهور دولت دهم آغاز کرده‌اند و در همه جا مشغول سازماندهی هستند". وی با حمله به اصول‌گرایانی که به این اقدام دولت (به قول معروف تک خوری) انتقاد می‌کنند، گفت: "این عده تلاش می‌کنند با شیاعت اقدامات دولت را زیر سوال برده و دولت را مشغول به اموری کنند". بدین ترتیب او فعال شدن جریان احمدی‌نژاد را برای انتخابات آینده از هم اکنون و بدون در نظر گرفتن دیگر اصول‌گرایان نه تنها تکذیب که تأیید نیز می‌نماید.

اما آیا این کار احمدی‌نژاد خودسرانه است و آیا برآستی او چنین قدرتی دارد که به تنهایی این اقدامات را سازمان‌دهد؟ واقعیت این است که او نه قدرت واقعی که نماینده‌ی قدرت حاکم است. ساختار حکومت دینی در ایران و دیکتاتوری حاکم به گونه‌ای است که تمام قدرت در دست‌ان دیکتاتوری به نام خامنه‌ای قرار دارد و نیروهای نظامی نیز حواریون گوش به فرمان او هستند که به پاس این فرمان‌بری توشه‌ی خود را می‌برند. بیهوده نیست که سپاه به عنوان نیروی اصلی وفادار به خامنه‌ای امروز بر تمامی ارکان اصلی اقتصاد دست گذاشته و دولت نیز به عنوان رابط این قضیه عمل می‌کند. هاشمی ثمره با رد شایعاتی در مورد کم‌اعتنایی احمدی‌نژاد به خامنه‌ای، در مورد گوش به فرمان بودن احمدی‌نژاد می‌گوید: "احمدی‌نژاد در سخنان خود دائم مطرح می‌کند که اساس نظام اسلامی مبتنی بر ولایت است لذا همه نظام اسلامی مشروعیت دینی خود را از مقام ولایت می‌گیرد و هر اقدامی که ما انجام می‌دهیم اگر تفهیم رهبر معظم انقلاب را به دنبال نداشته باشد و هر قانونی که قانونگذار طراحی می‌کند یا هر حکمی که قاضی صادر می‌کند اگر منتهی به تنفیذ نباشد، مردود و باطل است".

بنابر این تا این‌جا قضیه مشخص است که سخنان فرمانده سپاه قزوین تنها بیان واقعیت است. اگر در قم علیه علی لاریجانی شعار داده می‌شود، موضوعی اتفاقی نیست. اگر یک آخوندی که نام "مرجع تقلید" را نیز یدک می‌کشد تا حرفی می‌زند که بوی انتقاد از آن می‌آید، فردای آن روز لباس شخصی‌ها در برابر خانه‌ی او جمع شده و شعار "بصیرت بصیرت" سر می‌دهند یا بر سر درس او سروصدا راه می‌اندازند، این‌ها اتفاقی نیستند.

اگرچه "رمضان شریف" مسوول روابط عمومی سپاه در پی انتشار سخنان فرمانده سپاه قزوین که از سوی بسیاری از خبرگزاری‌ها - از جمله خبرگزاری فارس وابسته به سپاه - انتشار یافت، با مصاحبه‌ای به نوعی تلاش در جهت تعدیل آن داشت، اما در حقیقت موضوع این بود که چرا وی مسایل پشت پرده را این گونه عیان بر زبان آورده

است. رمضان شریف ضمن ادعای تحریف سخنان فرمانده سپاه قزوین از سوی رسانه‌ها، این که سخنان وی بیان دیدگاه‌ها، نظرات و تحلیل‌های صاحب‌نظران است تأیید کرد. اما او تلاش داشت بگوید که این موضع رسمی سپاه نیست. او می‌گوید: "مواضع و دیدگاه‌های سپاه صرفاً توسط فرماندهی کل، نماینده ولی فقیه و روابط عمومی سپاه منتشر و در اختیار افکار عمومی قرار می‌گیرد". سخنان رمضان شریف چیزی نبود جز تلاش برای کاستن از شدت تند اظهارات فرمانده سپاه قزوین و نه تکذیب آن.

خامنه‌ای به عنوان دیکتاتوری که تمام قدرت در او جمع شده، نیاز به شریک ندارد. در حول او نیروهای نظامی، امنیتی، قضایی و دولت قرار دارند که برای تحکیم قدرت او لازم هستند و از آن‌جا که خامنه‌ای به این نیروها نیاز دارد، به‌نوبه‌ی خود امتیازات بسیاری نیز به آن‌ها می‌دهد. اما در کنار این قدرت اصلی، دستگاه بوروکراسی و زوایدی از جمله مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت و دستگاه دینی وجود دارند که این‌ها نیز باید سرسپرگی خود را نزد دیکتاتور بزرگ اعلام کنند. تنبیه رفسنجانی توسط خامنه‌ای از همین روست. عدم تمکین خالصانه‌ی رفسنجانی در برابر خامنه‌ای نتیجه‌ای جز تحلیل رفتن نقش وی نداشته و نخواهد داشت. وقتی که رفسنجانی درباره‌ی دانشگاه آزاد گفت: "چهار مجتهد که در هیأت موسس حضور داریم، تصمیم به وقف این دانشگاه گرفته‌ایم. صیغه آن نیز خوانده شده و فکر نمی‌کنم کسی بتواند آن را به هم بزند و اگر کسی توانست این کار را انجام دهد، از خداوند قوی‌تر است". خامنه‌ای با برهم زدن صیغه به رفسنجانی نشان داد که از "خداوند" نیز قوی‌تر است! این که چابولوسان و آدم کشانی چون رفسنجانی، ناطق‌نوری، رضایی و روحانی بعد از ۲۵ بهمن به یکباره و هم‌زمان به موضع‌گیری علیه "سران فتنه" می‌پردازند، بیانگر تکلیف دیکتاتور به آن‌هاست که باید اطاعت می‌کردند. این در واقع خامنه‌ای است که این قدرت را دارد تا با یک دستور آن‌ها را وادار به موضع‌گیری کند. این خامنه‌ایست که در مورد کربوبی و موسوی و دستگیری و یا حصر خانگی آن‌ها تصمیم می‌گیرد و صادق لاریجانی بارها پیش از این بر آن تأکید کرده بود.

یکدست‌بودن قدرت، خواستیست که دیکتاتور دارد. خواستی که برخاسته از شرایط کنونی جامعه و بحران حاکم است. خامنه‌ای از مدت‌ها قبل مشت آهنین را در دستور کار قرار داده و معتقد است تنها این مشت آهنین است که می‌تواند حیات جمهوری اسلامی را تضمین کند. او از سایر اصول‌گرایان می‌خواهد که به آن تن دهند و جایگاه خود را به عنوان مقربان درگاه او در مقام‌های تشریفاتی حفظ کنند، اما در این میان آن‌ها از سویی سهم خود را طلب می‌کنند و از سوی دیگر فشار بحران آن‌ها را رودرروی یکدیگر قرار می‌دهد. اختلافات احمدی‌نژاد و لاریجانی اختلافاتی شخصی نیستند. این اختلافات بیش از هر چیز ریشه در تلاش برای کنترل ارگان‌های سیاسی و منابع مالی در میان محافظه‌کاران دارد. آن‌ها با کشتار و سرکوب مشکلی ندارند، آن‌ها با نحوه‌ی پیش‌برد آن با یکدیگر مشکل دارند. فشارهایی که از هر سو به حاکمیت می‌آید منجر به سردرگمی و تشدید اختلاف در نوع برخورد به بحران در حاکمیت شده و هر کدام دیگری را مقصر اوج گرفتن بحران معرفی

تضادهای درونی طبقه‌ی حاکم پس از ۲۵ بهمن

می نماید. آن‌ها که در حاشیه قدرت هستند، می‌خواهند با رسیدن به حلقه‌ی اصلی یاران دیکتاتور، نقش اصلی را در ارگان‌های سیاسی و منابع مالی داشته باشند و آن‌ها که این نقش را هم اکنون دارند می‌خواهند با تضعیف هر چه بیشتر دیگران، امکان به دست‌گیری ارگان‌های سیاسی و منابع مالی توسط آن‌ها را هر چه کوچکتر سازند. سخنان علی اکبر جوانفکر مدیرعامل خبرگزاری ایرنا و مشاور احمدی‌نژاد در مصاحبه با ماهنامه "نسیم بیداری" بیانگر واضح این موضوع است که خواست امروز دولت احمدی‌نژاد تمرکز قدرت برای غلبه بر بحران است و هیچ محدودیتی را تحمل نمی‌کند. او ضمن غیرقابل تحمل خواندن روال کار در مجمع تشخیص مصلحت برای دولت، می‌گوید: "همواره وظیفه دولت اطاعت نیست. به شرطی که مجلس در چارچوب قانون عمل کند دولت باید از مجلس تبعیت کند اما اگر قانون رعایت نشد، ریاست جمهوری باید تنکر دهد!" وی ادامه می‌دهد: "ریاست‌جمهوری در صورتی‌که قانون را منطبق بر قانون اساسی ندانست، می‌تواند آن را اجرا نکند. چون مجری قانون اساسی است. اگر روند قانونی طی شده و قانون مورد تایید شورای نگهبان نیز قرار گرفته اما اجرای آن در توان دولت نبود، دولت می‌تواند از حکم حکومتی بهره بگیرد." و این یعنی مجلس، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت همه کتک هستند و دولت هر چه را که بخواهد خودش اجرا می‌کند.

از زمانی که دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد کلید خورد، طرح تمرکز قدرت برای مقابله با بحران نیز کلید خورد. در مرحله‌ی اول این اصلاح‌طلبان بودند که باید به طور کلی از قدرت کنار زده می‌شدند. بعد از آن‌ها نوبت به رفسنجانی رسید که تاکنون به برکناری وی از مجلس خبرگان انجامیده است. هک و بسایبت خبرگان توسط "ارتش سایبری" سپاه و نوشتن "انالله و انالیه راجعون" برای رفسنجانی پیامی جز این نداشت.

معنای سخنان خامنه‌ای در تایید انتخاب مهدوی‌کنی نیز جز این نبود که برکناری رفسنجانی خواست وی بوده است. موضوعی که قبل از اجلاس خبرگان، رفسنجانی شایعات "تندروها" خوانده بود و اکنون مشخص شده بود که این تندترین تندروها کسی جز خامنه‌ای نبوده و نیست. فحاشی به دختر رفسنجانی در حالی که این مرد "قدرتمند" حتماً توان دفاع از دختر خود را ندارد، به او فهماند که جایگاه واقعی "رییس مجمع تشخیص مصلحت" در کجاست!

ادامه این روال است که از هم اکنون سایر اصول‌گرایان را نگران آینده حضورشان در قدرت ساخته است. محمدرضا باهنر این موضوع را به وضوح بیان می‌کند. وی می‌گوید: "یکی از تهدیدات موجود جنبه اصولگرایی بخش کوچکی از خود جریان اصولگراست که رفتار خود را برای حذف و بی‌تاثیر کردن دیگر بخش‌های اصولگرایی هر روز شفاف‌تر و صریح‌تر می‌کند!"

حذف اصلاح‌طلبان، تضادهای درونی حاکمیت را کاهش نبخشد، تضاد از جای دیگری سربرآورد. حذف رفسنجانی نیز نه نشان قدرت حاکمیت که نشان از تشدید تضاد در میان بالایی‌هاست. درگیری

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

در روز ۱۷ اسفند، سازمان ما با صدور اطلاعیه‌ای تحت عنوان "ضرب و شتم و دستگیری زنان به جرم پاسداشت روز جهانی زن، نشاتگر ضد زن بودن حاکمیت است" نوشت: "امروز روز جهانی زن بود. روزی که زنان، سکوت سال‌ها را، با حضور برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ی خود در هم‌شکستند". در ادامه اطلاعیه آمده است: "رژیم گمان برد که با حضور سنگین خود توانسته است تا مانع تظاهرات وسیع زنان ایران شود، واقعیت این است که حضور پرشمار نیروهای سرکوب بیش از آن که نشان‌گر قدرت رژیم باشد، نشانه‌ی ترس و وحشتی است که رژیم اسلامی از اتحاد و مبارزه‌ی زنان و مردان مبارز ایران دارد". در پایان اطلاعیه آمده است: "سازمان فدائیان (اقلیت)، ضمن محکوم کردن سرکوب زنان مبارز و آزادی‌خواه ایران در روز جهانی زن، بار دیگر بر حمایت خود از خواست‌های زنان مبارز و زحمتکش ایران برای برابری کامل با مردان در تمامی عرصه‌ها و لغو هر گونه تبعیض و ستم جنسی تاکید می‌کند".

"با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی به استقبال چهارشنبه سوری برویم" عنوان اطلاعیه دیگری است که در تاریخ ۱۹ اسفندماه انتشار یافته است. در بخشی از این اطلاعیه آمده است: "مبارزات یکسال و نیم اخیر شما و پاسخ جنایت‌کارانه‌ی حکومت به خواست‌های برحق‌تان، نشان داد تا زمانی که این حکومت بر جاست، هیچ‌کدام از خواست‌های‌تان تحقق نخواهد یافت. در این یکسال و نیم بر شما چه گذشت؟

اوضاع سیاسی کشور بدتر شد. زندان‌ها از جوانان و زنان و مردان مبارز و آزادی‌خواه پر گشت. در دانشگاه‌ها، در کارخانه و ادارات، جو امنیتی و تهدید و ارعاب افزایش یافت. در کنار وضعیت سیاسی، اوضاع اقتصادی نیز وخیم‌تر شد. نان ۴۰ تومانی ۴۰۰ تومان شد. فقر بیشتر و گسترده‌تر شد. محروم بودیم، محروم‌تر شدیم. فقیر بودیم، فقیرتر شدیم. بیکاری بیشتر شد، فساد گسترده‌تر. آتش اعتیاد آشیانه‌های امیدمان را به آتش کشید و دزدی و جنایت و تجاوز چنان آواری بر سرمان خراب شد.

این بود پاسخ حکومت به اعتراضات شما!" در انتهای اطلاعیه و در خطاب به مردم مبارز و آزادی‌خواه ایران آمده است: "در چهارشنبه سوری سال گذشته و به هنگامی که آتش خشم شما در تمامی کوی و برزن‌ها زبانه کشید، رژیم و مزدوران آدمکش راهی نیافتند جز آن که تنها به حضور در خیابان‌های اصلی بسنده کنند!

آنچه که دشمن را به عقب راند چیزی نبود جز حضور شما! حضور بی‌شمارتان است که می‌تواند پشت دشمن را بلرزاند و کاخ‌های‌شان را به لرزه درآورد!

این شما و تنها شما هستید که با اتحاد و حضورتان می‌توانید پیروزی را بدست آورید. با شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" چهارشنبه سوری را به روز اعتراض بزرگ علیه حاکمیت تبدیل کنید." "به افزایش ناچیز دستمزدهای اسمی اعتراض کنیم" عنوان اطلاعیه دیگر سازمان است که در تاریخ ۲۳ اسفند منتشر شده است. در بخشی از این اطلاعیه آمده است:

"کارگران مبارز و زحمتکش ایران!"

جمهوری ضد کارگر اسلامی، با افزایش ناچیز دستمزد کارگران بار دیگر چهره‌ی پلید و ضد کارگر خود را عیان ساخت.

شورای عالی کار که نماینده‌ی کارفرمایان و دولت است و نماینده‌ی واقعی کارگران را هرگز به آن راهی نبوده، با تصویب ۹ درصد افزایش دستمزد برای سال ۹۰، حداقل دستمزد کارگران را ۳۳۰ هزار و ۳۰۰ تومان تعیین نموده است. دستمزدی که کمتر از ۲۰ درصد خط فقر مطلق است." در ادامه اطلاعیه ضمن اشاره به ناچیز بودن میزان حد اقل دستمزد و اعتصاب کارگران بیمانی پتروشیمی تبریز برای افزایش دستمزد چنین آمده است "آخر چه کسی می‌تواند با این دستمزدهای ناچیز زندگی کند؟ چگونه باید کرایه خانه‌ها را داد؟ چگونه می‌توان شکم بچه‌ها را سیر نمود؟ چگونه می‌توان با این پول پاسخ‌گوی دارو و درمان بود؟ مگر فرزند کارگر نباید درس بخواند؟ مگر کارگران انسان نیستند؟ جواب بچه‌های‌مان را چه کسی می‌دهد؟ اگر با ۳۳۰ هزار تومان می‌توان زندگی کرد پس چرا درآمد یک مدیر دولتی با حقوق و مزایا و پاداش سالانه از صد میلیون تومان نیز فراتر می‌رود؟

در همین شب عید کارگران پول ندارند تا فرزندان خود را با لباس و هدیه‌ای شاد کنند، اما مدیران و مقامات لشکری و کشوری در پول غرق هستند!"

در پایان اطلاعیه، سازمان ضمن محکوم کردن افزایش ناچیز دستمزدهای اسمی کارگران، خواستار تامین یک زندگی انسانی برای تمامی کارگران و بیکاران شده و چنین نوشته است "تمامی کارگران با کار و بیکار باید حداقل از درآمد و دستمزدی که پاسخ‌گوی هزینه‌های یک خانواده کارگری است، برخوردار باشند. این حق کارگران است و کارگران باید این حق خود را با اتحاد و مبارزه خویش از حلقوم سرمایه‌داران و حکومت بیرون بکشند."

اصول‌گرایان نیز برای حذف یک‌دیگر پایان کار نخواهد بود. تضادهای درونی حاکمیت عمیق‌تر و ریشه‌دارتر از آنست. تضادی که شدت خود را از بحران همه‌جانبه و روبه‌شدی گرفته که موجودیت

جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند. هر آینه با رشد بحران، بر تضادهای درونی حاکمیت افزوده گشته و لحظه‌ی فروپاشی آن را نزدیک‌تر می‌سازد.

لیبی، جنگ داخلی و گزینه ی پورش خارجی

خیزش نیروهای مخالف رژیم حاکم بر لیبی که از میانه ی ماه فوریه آغاز شد از شکل تظاهرات و اعتصابات به جنگ داخلی فراروییده است. پس از آن که مخالفان برخی از شهرهای مهم همچون بنغازی را "آزاد" نمودند، ارتش و میلیشای وفادار به سرهنگ معمر قذافی با استفاده از اقسام گوناگون سلاح، از جمله سنگین و بمباران هوایی عزم خود را برای درهم کوبیدن مخالفان به جهانیان نشان دادند.

بر اساس آخرین خبرهای انتشار یافته، در شهر بنغازی که به پایگاه مخالفان تبدیل شده، درگیری میان نیروهای دولتی با نیروهای مخالف قذافی همچنان ادامه دارد. در حالی که فرماندهان ارتش از "تصفیه" کشور سخن می گفتند، مخالفان همچنان مصراتنه را در غرب کشور، واقع در یک صد و پنجاه کیلومتری شرق طرابلس، پایتخت لیبی در اختیار خود داشتند. این چنین بود که جبهه های نبرد میان ارتش و مخالفان به سمت شرق کشور جابه جا می شد. شهرهایی که به دست مخالفان رژیم افتاده بود، یکی پس از دیگری دوباره به دست نیروهای وفادار به دولت افتاده اند. نیروهای دولتی توانستند شهر مهم نفت خیز البریقه را از دست مخالفان بیرون آورند، مخالفانی که این شهر را به مرکز "شورای ملی انتقالی" تبدیل کرده بودند. خبرهای منتشر شده در بیست و دوم اسفند حکایت از آن دارند که مخالفانی که در روزهای نخست از سقوط سریع رژیم قذافی سخن می گفتند اکنون نگران وضعیت خود هستند. در حالی که دولت شبکه ی تلفن های همراه را قطع نموده است، برخی از مخالفان چشم ها را به سوی "کمک و یاری" نیروهای خارجی دوخته اند و همچون احمد الزبیر السنوسی، خویشاوند شاه سابق لیبی ادیس اول، می گویند: "جهان باید هر چه سریع تر به ما کمک کند."

اما منظور از این کمک چیست؟ آیا منظور همان است که جلسات متعدد "ناتو" در روزهای اخیر برای حمله ی نظامی به لیبی مد نظر داشته است؟ آیا هدف کمک اتحادیه اروپا و برخی اعضای آن همچون فرانسه است که اکنون "شورای ملی انتقالی" را به عنوان نماینده ی مردم لیبی به رسمیت می شناسد در حالی که این شورا، تشکیلی خودخوانده و غیرانتخابی است؟ آیا یاری لیگ عرب است که برای سر معمر قذافی جایزه گذاشته است و خواهان شکل گیری منطقه ی ممنوع پروازی است؟

وضعیت لیبی با کشورهای همجوارش که با خیزش های توده ای منجر به سقوط دیکتاتورهای همچون بن علی در تونس و مبارک در مصر شدند، متفاوت است. هر چند معمر قذافی در سال های اخیر سیاست های خارجی خود را به نفع نزدیکی و دوستی با کشورهای غربی و استعمارگران سابق تغییر داد و دست شرکت های نفتی را برای استخراج منابع نفت در سطح یک میلیون و چهارصد هزار بشکه در روز بازگذاشت، اما سابقه ی او و رژیمی که بیش از چهار دهه از حیاتش می گذرد در تعیین

سیاست های کنونی قدرت های بزرگ جهانی بی تأثیر نیستند.

لیبی در دسامبر ۱۹۵۱ نخستین کشور آفریقایی بود که پس از جنگ جهانی دوم به استقلال دست یافت. در سال ۱۹۶۹، معمر قذافی با الهام از نظرات جمال عبدالناصر مصری، رژیم سلطنتی ادیس اول را با تشکیل یک هسته ی مخفی در ارتش سرنگون کرد و دست به یک رشته اقدامات اصلاحی زد. او در مارس ۱۹۷۰ نظامیان انگلیسی را با برپایی چند تظاهرات گسترده توده ای وادار کرد تا خاک لیبی را ترک کنند. در ماه ژوئن همان سال یک پایگاه نظامی آمریکایی نیز در نزدیکی طرابلس تعطیل شد. در اواخر سال ۱۹۷۱ صنعت نفت نوپای لیبی ملی اعلام شد، زمین های کشاورزی متعلق به ایتالیایی ها نیز ملی شدند و آخرین استعمارگران ایتالیایی از لیبی اخراج شدند. در همان دوران وضعیت زنان از نظر حقوقی بهبود یافت. معمر قذافی که خود را در عین حالی که ضدسرمایه داری اعلام کرده بود ضدکمونیست نیز می دانست واژه ی "سوسیالیست" را به نام رژیم خود که "جماهیر عربی خلق لیبی" نامید، افزود.

سال های طولانی حکمرانی قذافی در لیبی با فراز و فرودهای فراوانی در زمینه ی سیاست های خارجی همراه بوده است. در ژانویه سال ۱۹۸۶، رونالد ریگان روابط اقتصادی و تجاری آمریکا را با لیبی به بهانه ی همکاری این کشور با تروریسم قطع کرد. در مارس همان سال یک ناو هواپیمابر آمریکایی در آب های ملی لیبی به ناوهای موشک انداز آن حمله کرد و آن ها را از بین برد. در پنج آوریل همان سال نیز چند سرباز آمریکایی در انفجار دیسکوتکی در برلین غربی کشته شدند. ریگان رژیم قذافی را متهم به این عمل کرد و دستور ضدحمله داد. در حمله ی هوایی آمریکا به محل سکونت قذافی در باب العزیزه، دخترش حنا درگذشت. چندی بعد، در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۸ انفجار بوئینگ ۷۴۷ پان آمریکن در پرواز لندن به نیویورک که منجر به مرگ دویست و هفتاد تن شد به لیبی نسبت داده شد.

هنگامی که قذافی قول داد تا دو متهم انفجار مذکور را محاکمه کند، شورای امنیت سازمان ملل متحد تحریم ها و محدودیت ها را علیه لیبی کاهش داد و از ژوئیه ۱۹۹۹ روابط انگلستان و لیبی از سر گرفته شد. فروپاشی بلوک شرق در تغییر سیاست های قذافی بی تأثیر نبود. در آغاز سده ی جدید میلادی سران کشورهای غربی برای سفر به لیبی و برقراری روابط اقتصادی به ویژه در زمینه ی نفت و گاز با یک دیگر مسابقه گذاشتند: اکتبر ۲۰۰۲ برلئسکونی ایتالیایی، سپتامبر ۲۰۰۳ آسنار اسپانیایی، مارس ۲۰۰۴ بلز انگلیسی، اکتبر ۲۰۰۴ شرویدر آلمانی و نوامبر ۲۰۰۴ شیراک فرانسوی.

قذافی نیز پیروزمندان اروپا را زیرپا گذاشت و در آوریل ۲۰۰۴ در بروکسل مهمان رومانو پرودی، رئیس دیپلماسی اتحادیه اروپا بود. او در اوت همان سال مهمان بوش بود همچنان که

شرکت های نفتی اکسون موبیل، شورون تکراکو و کنوکو فیلیپس، قذافی تروریست ناگهان به یک رئیس متعارف کشورلیبی تبدیل شد!

در ماه مه ۲۰۰۶ آمریکا که رئیس جمهورش لیبی را به همراه ایران و کره شمالی به عنوان سه کشوری که بر روی "محور شر" قرار دارند، گذاشته بود آن را از فهرست کشورهای حامی تروریسم خارج کرد. در همان سال و سال پس از آن آمریکا و فرانسه حتماً قراردادهایی در زمینه هسته ای با لیبی امضاء نمودند. پس از آن که تونی بلر در مه ۲۰۰۷ به لیبی رفت، بریتیش پترولیوم یک "قرارداد مهم" برای بهره برداری منابع گاز با لیبی امضاء کرد. در دسامبر همان سال قذافی به فرانسه رفت و به مبلغ ده میلیارد یورو با این کشور قرارداد امضاء کرد که برخی اشان در زمینه ی تسلیحات نظامی ست.

رویدادهای اخیر در لیبی و تظاهرات و اقدامات مسلحانه ی نیروهای ضد رژیم از نظر دولت کار نیروهای خارجی ست. اعتراضات کنونی می توانند خودجوش باشند، هر چند که نیروهای خارجی و به ویژه قدرت های بزرگ می توانند با موضع گیری به نفع کل اپوزیسیون یا بخش هایی از آن بخواهند بر این رویدادها تأثیر بگذارند. در این که معمر قذافی دیکتاتوری ست که دورانش به سر آمده است، شکی نیست، در این هم شکی وجود ندارد که امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا قصد دارند با حمایت از اپوزیسیون که نام شورای ملی انتقالی را بر خود گذاشته است بر روند اوضاع تأثیر بگذارند و دوران پس از قذافی را به نفع خود رقم بزنند. آن ها همچنین به نام "دفاع از مردم لیبی" قصد دارند یک بار دیگر اقدام جنایتکارانه ی حمله ی نظامی را با استفاده از تشکیلات جنگ طلب "ناتو" روی میز بگذارند. هدف ناتو و دیگر دخالت های نظامی هرگز دفاع از مردم یا بخشی از مردم نبوده است. اگر کسی در این موضوع شک دارد افغانستان و عراق حی و حاضر در برابر چشمانش است. ناتو، امپریالیست های آمریکایی و اروپایی بیش از آن که در فکر دفاع از مردم لیبی باشند در اندیشه ی حفظ بخشی از منافعشان هستند که در حوضه های نفتی و گازی لیبی خوابیده است. آن ها نگران این هستند که تا به کی می توانند کاهش تولید نفت لیبی را از یک میلیون و چهار صد هزار بشکه در روز به سی صد هزار بشکه در روز به دلیل رویداد های کنونی تحمل کنند؟

مردم لیبی حق دارند که برای نجات خود از چنگال یک رژیم دیکتاتوری دست به تظاهرات بزنند و حتماً سلاح به دست بگیرند و علیه آن بجنگند، اما آن ها باید همزمان مخالفت خود را با هر گونه دخالت نظامی و حتماً سیاسی قدرت های منطقه ای و جهانی در تعیین سرنوشت شان اعلام کنند. چرا که در غیر این صورت از چاله ای در می آیند و به چاهی می افتند.

**زنده باد
سوسیالیسم**

بن‌بست‌های نظم کهنه و ارتجاعی موجود و چشم انداز فرا رسیدن سالی نو با نظامی انسانی و نو

تأثیر بحران اقتصادی و ژرف‌تر شدن روزافزون آن بر شرایط مادی و معیشتی توده‌های کارگر و زحمتکش بر کسی پوشیده نیست. اکثریت بزرگی از مردم ایران در زیر خط فقر به سر می‌برند. این بدان معناست که این جمعیت عظیم مردم زحمتکش قادر به تأمین حداقل معاش خود نیستند. متجاوز از ۵ میلیون تن از مردم ایران بیکارند. بیکاری یعنی گرسنگی، یعنی تباہ شدن زندگی انسان‌ها، یعنی میلیون‌ها معتاد، آوارگی زنان، مردان و کودکان در خیابان‌ها، رشد تکدی‌گری، فحشا و تن‌فروشی.

طبقه حاکم بر ایران هیچ راه حلی برای بحران اقتصادی و عواقب اجتماعی ناشی از آن نداشته و نخواهد داشت. هر آن‌چه که انجام داده و انجام می‌دهد، ثمری جز عمیق‌تر شدن این بحران‌ها نداشته و نخواهد داشت. وقتی که طبقه حاکم قادر نیست بیماری نظم اقتصادی خود را علاج کند و هر آن، نگران‌یوروش کارگران و زحمتکشان برای برافکندن این نظم اقتصادی - اجتماعی است، راه دیگری در برابر خود نمی‌بیند، جز این که آن نظم سیاسی را بر مردم تحمیل کند که هر گونه حق و حقوق انسانی، آزادی‌های سیاسی، حقوق دمکراتیک و مدنی را از آن‌ها سلب نماید. یعنی از طریق دیکتاتوری عربیان حکومت کند تا نظم اقتصادی - اجتماعی موجود را حفظ نماید. فلسفه‌ی استقرار جمهوری اسلامی در ایران چیزی جز این نبوده و نیست. وقتی که طبقه‌ی حاکم بر ایران خود را در چنان مخمضه‌ای می‌بیند که برای نجات خود و نظم موجود، به گذشته‌های دور، به قرون وسطا پناه می‌برد و دولت ایده‌آل خود را در یک دولت مذهبی می‌یابد، گواه بارز دیگری بر پوسیدگی نظامی است که دورانش به پایان رسیده است. اما دولت مذهبی و دیکتاتوری طبقه سرمایه‌دار، نمی‌تواند نظامی را که از اساس پوسیده است، نجات دهد، بالعکس تضادهای این نظام را تشدید و توده وسیع‌تری از مردم را که طالب آزادی‌اند، به عرصه مبارزه با نظم موجود و رژیم سیاسی پاسداران سوق می‌دهد. مبارزات طبقاتی و آزادی خواهانه‌ی عمومی به بحران سیاسی می‌انجامد که جمهوری اسلامی مکرر در طول تمام دوران موجودیت خود با آن روبرو بوده است. رشد و رسیدگی و وسعت این بحران‌ها نشان می‌دهد که تا چه حد نظم موجود برای مردم ایران تحمل‌ناپذیر شده است. بحران سیاسی که از سال گذشته آغاز و همچنان رژیم را در چنبره خود گرفته است، نشان از این واقعیت است که نظم کهنه موجود دیگر نمی‌تواند دوام آورد و به ناگزیر باید جای خود را به نظامی نوین بسپارد. در طول سالی که گذشت، رژیم تمام ابزارها و امکانات خود را برای غلبه بر بحران سیاسی و مهار آن به کار گرفت. اختناق، سرکوب و کشتار را به منتها درجه رساند، اما تضادها بیش از آن حادند که رژیم با این تنها وسایلی که هنوز برایش باقی مانده است، بتواند بر بحران غلبه کند. آن‌چه نیز که در درون طبقه حاکم و نظام سیاسی آن

گذشته و می‌گذرد، بازتابی از همین بحران‌های علاج‌ناپذیر اقتصادی و سیاسی نظم کهنه و ارتجاعی است. این بحران‌هاست که به ویژه در طول نزدیک به دو سال اخیر اختلافات و شکاف‌های عمیقی در درون هیئت حاکمه پدید آورده و به بحران‌های درون حکومتی انجامیده‌اند.

رژیم جمهوری اسلامی که بر این پندار است، با تمرکز هر چه بیشتر در قدرت سیاسی و خلاص شدن از اختلافات درونی هیئت حاکمه، می‌تواند بحران سیاسی موجود را از بین ببرد، گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب حکومتی را در یک روند تدریجی از درون ارگان‌ها و نهادهای دستگاه دولتی تصفیه کرد و در برخی نهادها نظیر مجلس، آن‌ها را به یک گروه حاشیه‌ای تبدیل نمود. با این همه، اوضاع درونی رژیم آرام نگرفت و بار دیگر در سالی که گذشت، تضادها و اختلافات در درون هیئت حاکمه و گروه بندی‌های آن بالا گرفت. در حالی که دسته‌بندی وابسته به احمدی‌نژاد در تلاش برای تمرکز هر چه بیشتر قدرت در قوه اجرایی و بی‌اثر کردن و تابع نمودن دیگر ارگان‌ها و نهادهای جمهوری اسلامی است، دار و دسته‌های رقیب وی در مجلس که منافع و موقعیت خود را در خطر می‌بینند به مقابله با وی برخاستند. کشمکش میان قوای اجرایی و مقننه رژیم به ویژه بر سر "طرح موسوم به هدفمندسازی یارانه‌ها" حاد شد. سرانجام نیز با مداخله‌ی خامنه‌ای بود که این اختلاف به نفع احمدی‌نژاد خاتمه یافت. اما از آن جایی که اختلافات درونی هیئت حاکمه و نهادهای و ارگان‌های جمهوری اسلامی ناشی از بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است که رژیم در چنگال آن‌ها گرفتار است، لذا، این اختلافات بار دیگر بر سر هر مسئله‌ای پدید آمد و حاد شد. اختلاف میان مجلس و دولت بر سر اساسنامه‌ی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی غیر دولتی که در واقع نزاعی بر سر تصرف دانشگاه آزاد بود، به مرحله‌ای رسید که طرفداران احمدی‌نژاد با تجمع در مقابل مجلس، این نهاد جمهوری اسلامی را تهدید به تعطیل کردن و به توپ بستن کردند. مجلس بی‌اراده رژیم استبدادی چاره‌ای جز این نداشت که در برابر زور و تهدید گروه‌های حزب‌اللهی طرفدار احمدی‌نژاد عقب‌نشینی کند و مصوبه خود را ملغای اعلام نماید. گرچه احمدی‌نژاد در طول یک سال گذشته با حمایت خامنه‌ای توانسته است سیاست‌های خود را پیش برد و بیش از پیش قدرت را در قوه مجریه متمرکز سازد، اما اختلافات درونی جناح‌های هیئت حاکمه و ارگان‌های جمهوری اسلامی نیز بیش از پیش حاد شده است. در طول چند ماه گذشته خامنه‌ای با تعیین هیات‌هایی برای حل اختلافات میان مجلس و دولت، تلاش نمود، این تضادها را تخفیف دهد، اما توفیقی نیافت. اختلافات به کشمکش و درگیری میان قوه مقننه و مجریه محدود نماند، بلکه به دستگاه قضایی نیز بسط یافت. در حالی که این اختلافات ادامه

داشت، طرفداران خامنه‌ای و احمدی‌نژاد با برکناری رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگان در اسفند ماه، ضربه دیگری بر موقعیت سیاسی گروه‌هایی وارد آوردند که می‌کوشیدند خود را در میانه‌ی دو جناح پیشین قرار دهند. لذا تمرکز قدرت سیاسی در دست یک گروه بیش‌تر شد. ایجاد محدودیت‌ها برای سران گروه‌های سبز و اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی، تا حصر خانگی موسوی و کروبی، نه نشانه‌ی قدرتمندی بلکه فروپاشی نظامی سیاسی است که اکنون فرمان‌روایی بر آن در دست لایه بسیار محدودی از طبقه حاکم متمرکز شده است. هر چه این لایه، محدودتر شده است، تکیه آن بیش از پیش بر نیروی مسلح و سرکوبی قرار گرفته که باید به عنوان مزدور از یک نظم فرسوده، بی‌پشتوانه، گندیده، فاسد و در حال زوال، پاسداری کند. همین واقعیت نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی در ضعیف‌ترین و بحرانی‌ترین وضعیت قرار گرفته است. هیچ چشم اندازی برای بقای جمهوری اسلامی وجود ندارد. نه قادر به حل بحران‌ها و تخفیف تضادهای موجود است و نه می‌تواند با تکیه بر نیروی مسلح و سرکوب و گسیل گله‌وار روزانه آن‌ها به خیابان‌ها ادامه‌ی حیات خود را تضمین کند. با توجه به تحولات سیاسی منطقه‌ی خاورمیانه، شرایط بیش از هر زمان دیگر آماده است، تا توده‌های مردمی که خواهان برانداختن نظم کهنه و ارتجاعی و برقراری نظامی نوین و مترقی در ایران هستند، در سال جدید، با قدرتی فزون‌تر به نظم کهنه و رژیم سیاسی پاسداران یورش برند. این یورش نوین گرچه ادامه مبارزات مردم ایران به ویژه در طول دو سال اخیر است، اما به همان میزان که نیروهای تازه نفسی به صفوف آن می‌پیوندند ابزارهای کارآتر و مؤثرتری را برای در هم کوبیدن مقاومت ارتجاع و نیروهای سرکوب آن به خدمت خواهد گرفت. تجربه به مردم ایران آموخته است که برای مقابله با رژیم‌هایی که از هیچ جنایت و کشتاری فروگذار نیست، تظاهرات به تنهایی کافی نیست. اشکال مؤثرتری از مبارزه نظیر اعتصابات عمومی، تلفیق اعتصابات، تظاهرات و سنگربندی‌های خیابانی متحرک و سرانجام قیام مسلحانه توده‌ای ضروری است تا بتوان مقاومت مایوسانه ارتجاع حاکم را در هم کوبید.

روحیه انقلابی توده‌های مردم در جریان مبارزات سال جاری، بشارت می‌دهد که لحظه‌ی سرنگونی جمهوری اسلامی نزدیک‌تر شده است و این احتمال را افزایش داده است که سال جدید، سال تسویه حساب قطعی توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران با مرتجعین حاکم بر ایران باشد.

با آرزوی پیروزی در این نبرد بزرگ و با امید به این که فرا رسیدن بهار و سالی نو، نویدبخش سرنگونی نظم کهنه و برقراری نظامی نوین در ایران باشد، عید نوروز را به عموم توده‌های مبارز مردم ایران شادباش می‌گوییم.



ضرورت سازماندهی اعتصابات عمومی در ایران

هم اکنون مجدداً به خیابان‌ها بازگشته‌اند. شکل‌گیری دوباره اعتراضات خیابانی مردم در روز ۲۵ بهمن ۸۹، شور و شوق تازه‌ای را در بطن جامعه ایجاد کرده است. دور جدید مبارزات خیابانی جوانان و توده‌های مردم ایران در شرایطی شکل گرفته است که طی دو ماه گذشته، شاهد موج گسترده انقلابات و تحولات سیاسی در کشورهای شمال آفریقا و منطقه خاورمیانه هستیم. از یک طرف، دیکتاتورهای نظیر بن علی و مبارک از قدرت ساقط شده‌اند، و از طرف دیگر حاکمان کشورهای نظیر یمن، الجزایر، بحرین و هم‌اکنون لیبی با اعتراضات و جنبش‌های روبه‌رشد توده‌ای مواجه هستند. وضعیت بوجود آمده و به خصوص پیروزی زود هنگام توده‌های تونس و مصر در ساقط کردن دیکتاتورهای کشورشان، به رغم اینکه امید و تحرک جدیدی را در میان جوانان و توده‌های مردم ایران ایجاد کرده است، اما این سؤال را در برابر همگان قرار داده است که چرا توده‌های مردم مصر و تونس، طی کمتر از یک ماه مبارزات خیابانی قادر شدند مبارک را از قدرت ساقط و بن علی را از کشور فراری دهند اما، مبارزات خیابانی توده‌های مردم ایران، با آنهمه جانفشانی از دستیابی به چنین امری باز مانده است؟

هم اکنون، جوانان و انبوه توده‌های مردم ایران از خود می‌پرسند تا چه مدت می‌بایست در خیابان‌ها حضور یابند، مورد ضرب و شتم واقع گردند، کشته شوند، به زندان بیافتند، خطر شکنجه و تجاوز را به جان بخرند تا بتوانند رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را از اریکه قدرت به زیر بکشند؟ چه باید کرد تا اینبار نیز پس از چند ماه اعتراضات خیابانی و دادن هزینه‌های گزاف مجبور به عقب‌نشینی نشوند؟ آیا اساساً تنها با اتکا به اعتراضات خیابانی می‌توان به پیروزی دست یافت؟ یا برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی در کنار اعتراضات وسیع خیابانی می‌بایست از تاکتیک‌ها و شیوه‌های موثرتر مبارزاتی نیز سود جست؟

واقعیت این است که جمهوری اسلامی برای خاموش کردن اعتراضات خیابانی مردم، با تمام نیرو و ابزارهای سرکوبگری‌اش به میدان آمده است. طبیعتاً به کارگیری این میزان از انواع رنگارنگ نیروهای سرکوب و گسیل کردنشان در خیابان‌ها، نه تنها نشانه اقتدار رژیم نیست بلکه، دقیقاً تصویر روشنی از سراسیمگی جمهوری اسلامی و وحشت سران آن از سقوط و سرنگونی نظام ارتجاعی حاکم بر ایران است. اگر چه اعتراضات خیابانی جوانان و توده‌های وسیع مردم ایران تا این لحظه اقتدار و هیمنه رژیم را در هم شکسته است، اما تا زمانی که توازن قوا به نفع نیروهای انقلاب و توده‌های معترض مردم برهم نخورد، سران جمهوری اسلامی و نیروهای سرکوبگرش ترجیح می‌دهند با سرکوب عریان و قرق کردن خیابان‌های تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران، اقتدارپوشالی‌شان را همچنان به نمایش بگذارند. مضافاً اینکه، محدود شدن مبارزات عمومی توده

های مردم در سطح کنونی و عدم گسترش آن به دیگر حوزه‌های مبارزاتی، نیروهای امنیتی رژیم را بر آن می‌دارد تا جهت شکستن روحیه مبارزاتی جوانان و توده‌های مردم، کشتار و خشونت باز هم بیشتری را در گستره مبارزات خیابانی اعمال کنند. علاوه بر این، توده‌های معترض ایران، بدون سازمان‌یابی، بدون داشتن یک آلترناتیو و رهبری انقلابی یقیناً نمی‌توانند در دراز مدت و به صورت گسترده در اعتراضات خیابانی حضور یابند. اعتراضاتی که بدون حضور مستقل جنبش‌های اجتماعی از جمله حضور موثر و پر قدرت طبقه کارگر ایران، هزینه‌های سنگینی را نیز برای توده‌های معترض به همراه دارد. لذا، پیش از آنکه جوانان و توده‌های مردم از حضور اعتراضی در خیابان‌ها خسته شوند، پیش از آنکه شور و امید مبارزاتی‌شان دوباره فروکش کند، پیش از آنکه هزینه اعتراضات خیابانی مردم بیشتر و بیشتر گردد، می‌بایست همزمان و هم‌گام با اعتراضات خیابانی به امر سازماندهی دیگر اشکال مبارزاتی از جمله اعتصابات عمومی روی آورد.

طبیعتاً در وضعیت کنونی، منظور از اعتصابات عمومی، صرفاً اعتصابات عمومی سیاسی نیست. حتی تأکید خاصی هم، فقط و فقط روی اعتصابات عمومی کارگران نیست. در این برهه زمانی و در این سطح از مبارزات جاری توده‌های مردم، لزوم سازماندهی اعتصابات عمومی در عرصه‌های مختلف اجتماعی به یکی از ملزومات گسترش و تعمیق جنبش اعتراضی توده‌های مردم ایران تبدیل شده است.

در کنار اعتراضات خیابانی مردم، سازماندهی اعتراضات و اعتصابات عمومی کارگران، معلمان، دانشجویان، پرستاران و دیگر کارکنان موسسات دولتی نه تنها حضور خیابانی جوانان و توده‌های معترض را در عرصه مبارزات سیاسی وسیعتر می‌کند، نه تنها اتحاد و همدلی مبارزاتی اقشار مختلف اجتماعی را تحکیم می‌بخشد، نه تنها کلیت جامعه را برای ورود به یک اعتصاب عمومی سیاسی جهت براندازی جمهوری اسلامی مهیا می‌کند، بلکه علاوه بر این‌ها، به شریان‌های اقتصادی رژیم نیز ضربه وارد کرده و منابع تغذیه مالی رژیم را برای تجهیز و گسترش نیروهای سرکوب مسدود می‌سازد. مضافاً اینکه، سازماندهی اعتصابات عمومی و حضور در این اعتصابات، یقیناً هزینه‌های به مراتب کمتری نسبت به حضور مستقیم توده‌ها در اعتراضات خیابانی دارد.

وقتی با توجه به همه ضرب و شتم‌ها، باتوم خوردن‌ها، بگیر و ببندها، شکنجه‌شدن‌ها و حتی کشته شدن، همچنان با جسارت تحسین برانگیزی در اعتراضات خیابانی حضور می‌یابیم، چرا برای سازماندهی اعتصابات عمومی در عرصه‌های مختلف اجتماعی تلاش نکنیم؟ که اتفاقاً هزینه‌های کمتری هم نسبت به اعتراضات خیابانی دارند. وقتی دولت جمهوری اسلامی در چهارچوب اجرای طرح به اصطلاح هدفمند کردن یارانه‌ها، سوبسیدها را حذف و هزینه‌های

کمرشکنی را بر توده‌های میلیونی مردم تحمیل کرده است، چرا با عدم پرداخت فیش‌های آب، برق و گاز به صورت همگانی، خود را برای یک جنبش اعتراضی عمومی سازماندهی نکنیم؟ اعتراضات خیابانی توده‌های مردم، با طرح شعار محوری مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خامنه‌ای به عنوان خواست عموم توده‌های مردم ایران، به درستی سرنگونی نظام ارتجاعی حاکم بر ایران را هدف گرفته است. اما، آنچه مسلم است، توده‌های معترض ایران در لحظه موجود، نیاز مبرم به اعتماد به نفس بیشتر و حس پیروزی بر سران جمهوری اسلامی دارند. در مقطع کنونی، واداشتن رژیم به عقب‌نشینی برای تن دادن به خواست‌های فوری مردم، حتی در ابعاد کوچک آن، اعتماد به نفس مبارزاتی توده‌ها را افزایش داده و یقیناً تأثیر به‌سزایی در تغییر توازن قوا به نفع توده‌ها و نیروهای انقلاب بر جای می‌گذارد.

سازماندهی اعتصابات عمومی در عرصه‌های مختلف اجتماعی آنهم با طرح مطالبات آنی اقتصادی-سیاسی معین، یکی از راه‌های موثر کسب پیروزی‌های فوری هرچند کوچک در امر تحقق برتری نیروی مبارزاتی توده‌های زحمتکش بر رژیم جمهوری اسلامی است. در شرایط کنونی، تحقق این امر و دست‌یابی به پیروزی‌های فوری در گسترش و تعمیق مبارزات کارگران و توده‌های مردم ایران آنچنان حائز اهمیت است که جنایتکاران حاکم بر ایران نیز به اهمیت این موضوع کاملاً واقف هستند. لذا، تمام توان و نیروی سرکوب خود را بر آن گذاشته‌اند تا راه را بر این گونه تلاش‌ها و اعتصابات مسدود ساخته و از تحقق آن حتی در ابعاد بسیار کوچک نیز جلوگیری به عمل آورند. هم‌اکنون در تعداد زیادی از کارخانه‌ها و موسسات تولیدی اعتراضات و اعتصابات پراکنده کارگری جریان دارد. اعتصاب ۳۰۰ تن از کارگران لاستیک البرز (کیان تأیر سابق) همزمان با حضور خیابانی مردم در روز ۲۵ بهمن، اعتصاب ۱۸۰۰ تن از کارگران پتروشیمی تبریز که از تاریخ هفتم اسفند شروع شد و تا ده روز نیز ادامه داشت، اعتصاب چهار روزه کارگران کارخانه پارسیلون خرم‌آباد در هفته اول اسفندماه و نیز اعتصابات کارگری در آبادان، کرمانشاه، رشت، اهواز، اصفهان و شیراز طی دو ماه گذشته، نمونه‌های بارزی از اعتصابات پراکنده کارگری در همین دوره کنونی است. اینگونه اعتصابات کارگری با همه اهمیتی که دارند به لحاظ پراکندگی و عدم پیوند با دیگر کانون‌های اعتصابی، فاقد تأثیرگذاری لازم بر تحولات سیاسی جاری جامعه هستند. هم‌اکنون توده‌های میلیونی مردم ایران، از کارگران گرفته تا دانشجویان، زنان، معلمان، پرستاران و دیگر گروه‌های اجتماعی، انبوهی از مطالبات بر حق صنفی-سیاسی را پیش روی خود دارند. در مقطع کنونی و با چنین حجمی از مطالبات، سازماندهی اعتصابات عمومی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، موثرترین حرکت سازمان‌یافته گروه‌های اجتماعی در امر یاری رساندن به اعتراضات خیابانی جوانان و توده‌های مردم ایران برای سرعت بخشیدن به روند سرنگونی جمهوری اسلامی است.

ضرورت سازماندهی اعتصابات عمومی در ایران

پس از انتخابات فرمایشی ۲۲ خرداد ۸۸، مرحله تازه ای از اعتراضات جوانان و توده های جان به لب رسیده مردم ایران شکل گرفت. از ویژگی های بارز این دوره از مبارزات مردم، حضور علنی اقشار مختلف توده های سرکوب شده در سطح خیابان های تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور بود. طی چند ماه، میلیون ها انسان سرکوب شده و محروم از همه آزادی های فردی و اجتماعی در روز های معینی به خیابان ها آمدند و با سر دادن شعار مرگ بر دیکتاتور خشم فرو خورده سی ساله شان را به نمایش گذاشتند. در طی مبارزات خیابانی توده های میلیونی علیه رژیم مذهبی و ارتجاعی حاکم بر ایران، نیروهای آدم کش جمهوری اسلامی از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. توده های معترض به شدیدترین وجه ممکن مورد یورش نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار گرفتند. تعدادی از معترضین، در خیابان ها با حمله موتورسواران و شلیک گلوله مزدوران جمهوری اسلامی کشته شدند، هزاران تن دستگیر، تعدادی از این دستگیر شدگان، زیر شکنجه و تجاوز

پاسداران و بازجویان حیوان صفت خامنه ای به قتل رسیدند و صدها تن دیگر را نیز تحت شکنجه های طاقت فرسا به اعترافات دروغین تلویزیونی واداشتند، تا شاید بتوانند جنبش اعتراضی جوانان و توده های ستم دیده را به خاموشی بکشانند. به رغم اینهمه سرکوبگری، بگیر و ببند، شکنجه، تجاوز و کشتارهای خیابانی، اما ایستادگی، مقاومت و حضور خیابانی مردم بسیار ستودنی و قابل تقدیر بود. همین حضور خیابانی و مقاومت جانانه توده های خشمگین بود که بحران سیاسی جمهوری اسلامی را ژرف تر ساخت، شکاف و چند دستگی را در درون هیئت حاکمه دامن زد و به بحران جدی در قدرت حاکم انجامید. بحرانی که هر روز ابعاد بیشتری یافت تا جایی که هم اکنون تمام تار و پود حکومت مذهبی حاکم بر ایران را فرا گرفته است.

اگرچه جسارت توده ها و به طور اخص مقاومت جوانان و زنان معترض در اعتراضات خیابانی شگفتی جهانیان را برانگیخت اما، با وجود این، جنبش اعتراضی مردم ایران به دلیل عدم توازن قوا و عدم حضور متشکل کارگران در اعتراضات عمومی توده ها، به ناچار در مقابل وحشی گری های جمهوری اسلامی از تداوم اعتراضات خیابانی بازماند و مجبور به عقب نشینی موقت شد.

پس از یک دوره کوتاه، جوانان و توده هایی که موقتا اعتراضات خیابانی را ترک کرده بودند،

در صفحه ۹

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب :

Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

http://www.fadaian-minority.org

http://96.0.74.178

پست الکترونیک :E-Mail

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

0031649953423

در اروپا

00982184693922

در ایران- تهران

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 592 March 2011



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی